

بنیک و از بدنه تا هم این سعادت از قولش باقیم رخس هفتی چند بیرون برآید
کر پروازی همایش نشان آن بکند و آینه عالمیاه سز و عرصه چهار صد گاه
صدر دین و دولت آن ممولی حق نه فاک بر جوان جوش بلایق شیخ نظام الدین
خالدی دهلوی معروف بشیخ نظام الدین اقدس الله سوره وی از مشاهیر
مشایخ است بعد از تحصیل علوم دینی و تکمیل آن شیخی در جامع دهلی ببری برده
وقت سحر موذن بناه و آمدن این آیت بر خدا نداء کبریا **لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ مُحَمَّدٌ رَسُولُهُ**
لکن آنکه چون آنرا بشنید حال بر وی متغیر شد و از هر جای بر وی افواضا هر چند
گرفت چون با سداد ستر و زاد و جاده روی بدر بات منارت شیخ فریدالدین
شکر کیم نهاد و با سربیدگشت و بزین کمال رسید خدمت شیخ و ترا جازت تکمیل
دیگران داد بدین صراحت فرمود و با بتعلیم طلبه علوم و تربیت اهل دارالاشغال
مؤید و حسن و خسر و دهلوی هر دو از بریدان و شیخ فریدالدین خرقه انخواجه
قطب الدین بختا لنگا کار فرود و بی انخواجه معین الدین حسنی و وی از خردگان
هاد و وفا و بی نصرت شیخ الاسلام قطب الدین مود و چشمتی کویند شخصی را
که باغ کتیر اینجا نوشته بود که شیخ نظام الدین آمد و قصه که شد که
بعوض رسید و باطنها را خیر و اضطرار کرد شیخ بیک درم بوی داد که این را جلوا لرحم
شیخ فریدالدین عطا کرد و ایشان ده چون آن شخص در راه کوه کاد قدیمی جلوی
دو کمانه عذیبی بودی با د چون بنیک نگاه کرد آن کا غده را که گرسه بود این برکت

بآن که مزی صدمینار پیش کسی داشت و بدان با بختی گرفته بود چون وقت مطالبه
رسید بخت را یافت پیش بان حال آمد و انناسه عاگرد شیخ فرمود که من پروردگار
دوست دارم بروی یک رطل جلوا برای شیخ تا در عاکنه منم جلوا بخیزد و بدان کاغذ
چینی پیش شیخ آفند شیخ گفت کجا عذرا باز کن باز کرد و شیخ بوی بوی گفت بخت
بستان و جلوا را بر و بخور و بگو که آن خود ده هر دو را گرفت و برکت کوی تا جری
از مولتان در دان در ده عادت کرد و در اس المال و بی بر نه ند بخدمت شیخ نظام الدین
فریدالدین شیخ بهاء الدین دکنیا که صاحب سجاد بود رفت که غنیمت دهلی باره و اهل اس
سفا رشکر دیشیخ نظام الدین که ایجا التقات نماید که و بر اسرما به تجارت بدهد
شیخ صدرا الدین السماس اولاً میبذول داشت و رفته نوشت چون دهلی رسید
ورفته دایشیخ نظام الدین داد شیخ خادم را و از داد کوفه از اول با سداد دانوش
چاشت هر قوی که رسد در راه این عزیز نهادیم تسلیم وی کن خادم روزی دیگر
آن شخص را جای پیشا اندوه قوی که میسید تسلیم و بیکر وقت چاشت داد و از
هارت که در حساب آمد ترا داشت و رفت وقتی سلطان علاه الدین محمد علی میرزا
رحاه بر نه ند دیشیخ قلندری در برابر شیخ نشسته بود پیش آمد که ای شیخ
مستراک شیخ گفت ما آنها خوشترک قلندری را بیز گشت شیخ فرمود که پیش آئی که
مفصود آن بود که ترا آنها خوشترک چون قلندری خواست که میرزا را در وقت وی
بجای آن و فاکردی بود که ای خادم میرزا گشت شیخ چنان شد و قوی شد بد و وضو کرد

از